

ژئوپلیتیک محور آسیای مرکزی - قفقاز

سید محمد مهدی حسینی فائق*

چکیده: در این مقاله به بررسی مسائل ژئوپلیتیکی محور آسیای مرکزی - خزر - قفقاز پرداخته شده است و ویژگی های ژئوپلیتیکی، اثرات ژئوپلیتیک بر کشورهای منطقه و نیز اهمیت منطقه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. وجود منابع غنی نفت و گاز، موقعیت خاص جغرافیایی و عبور مسیرهای انتقال انرژی از عواملی است که بر اهمیت این محور افزوده است. وجود کشورهای موثر منطقه ای، دخالت کشورهای فرامنطقه ای (به خصوص ایالات متحده آمریکا)، تلاش ها برای حذف ایران و روسیه و تقویت ترکیه در منطقه باعث شکل گیری تحولات خاص شده است که در این نوشتار سعی می کنیم رابطه آنها با مسائل و برخی بحران ها بررسی شده است. در بخشی از مقاله هم به بررسی نقش جمهوری اسلامی ایران در محور آسیای مرکزی قفقاز پرداخته شده است.

کلیدواژه ها: ژئوپلیتیک، آسیای مرکزی، خزر، قفقاز، مسائل سیاسی، انتقال انرژی، بحران ها، قدرت های منطقه ای، قدرت های فرامنطقه ای.

* دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی، ورودی ۱۳۸۲، دانشگاه امام صادق (ع).

مقدمه

محور آسیای مرکزی خزر قفقاز یکی از مناطق مهم ژئوپلیتیکی و استراتژیکی جهان محسوب می‌گردد. این منطقه که تا سال ۱۹۹۱ تحت تسلط و کنترل اتحاد جماهیر شوروی سابق قرار داشت. در نتیجه فروپاشی شوروی ۱۵ جمهوری جدید استقلال یافتند که اکثر آنها آمادگی و نیز توانایی حفظ استقلال را نداشتند. این امر، باعث پدید آمدن خلأ قدرت در منطقه شد، این خلأ قدرت و نیز وجود منابع غنی هیدروکربنی، باعث حضور و دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای گردید. در حال حاضر کشورهای این منطقه با مسائل گوناگونی روبرو هستند که از جمله آنها، درگیری در بحران‌های داخلی (نظیر: بحران‌های مشروعیت، مشکلات اقتصادی، وابستگی به قدرت‌های خارجی، مشکلات قومی، اجتماعی) هستند. از سوی دیگر این کشورها، اختلافاتی را با همسایگان خود دارند. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز، عاملی است که به طور موثر بر جریان‌ها و تحولات منطقه‌ای تأثیرگذار است و نوع روابط بین قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در شکل‌دهی آینده سیاسی این منطقه، نقش موثری ایفا می‌کند.

۱- مفاهیم و نظریه‌های ژئوپلیتیکی

واژه ژئوپلیتیک برای اولین بار در سال ۱۸۹۹ توسط رودلف کین سوئدی به کار برده شد، او در هنگام بیان نظریه خود تحت عنوان «کشور: موجودی زنده» با ارائه ساختاری ۵ وجهی از کشور، ساخت فیزیکی - فضایی کشور را ژئوپلیتیک نامید (Taylor, 1993: 33).

اما ژئوپلیتیک به معنای عمومی آن یعنی «نقش عوامل جغرافیایی در سیاست» قدمتی بسیار زیاد دارد. ژئوپلیتیک در ماهیت جدید خود از اواخر قرن ۱۹ میلادی و متأثر از تحولات اروپا در آن دوران شکل گرفت (کریمی پور، ۱۳۷۵: ۱۲).

در دوره جدید پس از ۱۹۷۰ ژئوپلیتیسین‌ها با دیدگاه‌های مختلف، تعاریف متنوعی را از ژئوپلیتیک ارائه نمودند. برخی از این تعاریف، همچنان قالب کلاسیک را حفظ کرده و برخی کاملاً نو به نظری رسند. پرسکات در این باره می‌نویسد: «امروزه نقش عوامل

جغرافیایی در سیاست بین‌المللی بیش از پیش مشخص شده است و اهمیت نقش عوامل جغرافیایی (طبیعی و انسانی) در مطالعاتی که درباره جنگ، مسایل مرزی، اختلافات تجاری، نهضت‌های تجزیه طلبی، استراتژی جهانی ارزیابی قدرت، و اتحادیه‌ها شده، به خوبی نشان داده شده است» (پرسکات، ۱۳۸۵: ۱۴).

سائل بی‌کوهن نیز معتقد است: «ژئوپلیتیک مطالعه کاربردی جغرافیا با سیاست است». ژئوپلیتیک تأثیر دو جانبه الگوهای فضایی، اشکال و ساختارها را با عقاید سیاسی و سازمان‌ها مطالعه می‌کند. کنش متقابل فضایی و فرایندهای سیاسی در تمامی سطوح (محلی - ملی - قاره‌ای - جهانی) سیستم ژئوپلیتیک بین‌المللی را قالب‌ریزی و ایجاد کرده است.

وی در نظریه ساختار ژئوپلیتیک جهان، از قلمروهای ژئوپلیتیک، مناطق ژئوپلیتیک و واحدهای فضایی دیگر سخن به میان می‌آورد و سطح کره زمین را به دو قلمرو ژئواستراتژیک بری و بحری همراه با مناطق ژئوپلیتیک تقسیم نمود. محور آسیای مرکزی - قفقاز در چارچوب این نظریه در قلمرو ژئواستراتژیک قدرت بری قرار داشت که در دوران جنگ سرد و قبل از آن نیز از چنین موقعیتی برخوردار بوده است. همزمان با تحولات رخ داده در ساختار سیاست و قدرت‌های جهان و فروپاشی شوروی، قلمرو ژئوپلیتیک شوروی سابق دچار انقباض فضایی شده و مرزهای آن تا اندازه‌ای بر مرزهای جغرافیایی روسیه انطباق پیدا کرد، در حالیکه فضاها آزاد شده مزبور در قلمرو و نفوذ ژئوپلیتیک آمریکا به عنوان رقیب قرار گرفت و حوزه نفوذ آمریکا دچار انبساط فضایی شد. به عبارتی منطقه‌ای که تا پیش از فروپاشی شوروی، منطقه‌ای انحصاری برای شوروی بود و دست آمریکا و سایر رقبای آن کوتاه بود، بعد از فروپاشی این ابرقدرت، به منطقه‌ای برای رقابت قدرت‌های دیگر (به ویژه آمریکا) گردید و حوزه نفوذ آنها را در این منطقه افزایش داد.

محور آسیای مرکزی - قفقاز اصولاً در نظریه‌های کلاسیک ژئوپلیتیک از جایگاه خاصی برخوردار بوده است؛ سرهالفورد مکیندر (که در رویکرد قدرت خشکی نظریه‌های هارتلند را ارائه داد) ناحیه محوری و اصلی را در ساختار فضایی سه بخشی و به هم پیوسته قلمرو آسیای مرکزی - خزر و سیری می‌داند که همان قلمرو هارتلند می‌باشد. طبق نظریه

هارتلند مکیندر، این منطقه نقش فعالی دارد و هر کس بر این منطقه دستیابی پیدا کند به یک منبع فوق العاده قدرت رسیده است و می‌تواند بر جهان حکمفرمایی کند. کنترل قلب سرزمینی، کلید تسلط بر کل جهان بود.

۲- حدود و قلمرو ژئوپلیتیک (محور آسیای مرکزی - قفقاز)

محور آسیای مرکزی - خزر - قفقاز، بخش جنوبی شوروی سابق را تشکیل می‌دهد که در فضای ژئواستراتژیک مدیترانه به غرب چین قرار گرفته است. کریدور مزبور دارای جهتی غربی - شرقی بوده و از ۴ حوزه ژئوپلیتیک بدین شرح برخوردار است: شرق مدیترانه و ترکیه، قفقاز، خزر و آسیای مرکزی. که هر کدام از این ۴ حوزه محدود و مشخصات خاص خود را دارا می‌باشد، در مسیر کریدور مزبور کشورها و فضاهای زیر قرار گرفته‌اند: ترکیه، گرجستان، ارمنستان، آذربایجان (مجموعه قفقاز)، بخش مرکزی دریای خزر، و ۵ کشور آسیای مرکزی: ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان.

کشورهای این منطقه با دوایر متحدالمرکزی محاصره شده‌اند. اولین مدار شامل ابرقدرت تضعیف شده روسیه در شمال، ابرقدرت تازه و در حال رشد چین در شرق، افغانستان و ایران در جنوب و ترکیه در غرب می‌شود. همه کشورهای مدار لایه درونی با مشکلات قوی نژادی و جدایی طلبانه، که بر بی ثباتی منطقه تأثیر گذار است، روبرو هستند (رار، ۱۳۸۳: ۲۱۴).

کشورهای مدار لایه بیرونی (شامل آمریکا، اسرائیل، اتحادیه اروپا و سایر کشورهای فرامنطقه‌ای) هستند که حضور و دخالت آنها در این محور به ایجاد ثبات در منطقه کمکی نمی‌کنند، زیرا هدف اصلی آنها در منطقه، فقط حفظ منافع خودشان است، لذا در جهت حل مشکلات داخلی این کشورها و کمک به ثبات منطقه، فعالیت انجام نمی‌دهند.

محور آسیای مرکزی - خزر - قفقاز نماینده یکی از پیچیده ترین و مهم ترین مناطق و حوزه‌ها در روابط جاری بین المللی است زیرا در این منطقه علاوه بر مشکلات داخلی کشورها (که بخش عظیمی از آنها ناشی از فروپاشی شوروی و خلاء قدرت بوجود آمده

ناشی از آن می‌باشد) شاهد رقابت شدید میان دول غربی از طریق ناتو، شورای همکاری کشورهای اروپایی، شورای اروپا، دولت‌های اسلامی - عربی - غیرعربی خاورمیانه و دو قدرت جدید هسته‌ای هند و پاکستان، (همگی به عنوان کشورهای مدار لایه بیرونی) بر سر کنترل استراتژیک و دستیابی به منابع غنی آسیای مرکزی هستیم.

۳- بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

اکثر کشورهای محور آسیای مرکزی - قفقاز درگیر بحران‌های متعدد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و قومیتی می‌باشند و همین مشکلات و نیز ضعف دولت‌های حاکم بر آنها و وابستگی دولت‌های آنان به سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، سبب شده است که تاثیر گذاری آنها در منطقه به حداقل برسد و بیشتر از این که خودشان نقش‌های مناسب خود را ایفا کنند، مجبور به اجرای سیاست‌های دیگر قدرت‌ها می‌باشند، که در این قسمت به بررسی قدرت‌های تاثیر گذار (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) می‌پردازیم.

سیستم امنیتی نظام جهانی در زمان جنگ سرد بر توازن قوا استوار بود که پیامد این نظام دو قطبی مبتنی بر توازن قوا، محدود شدن استقلال عمل دولت‌ها در خصوص سیاست خارجی و روابط بین الملل در شرایط جنگ سرد بود، که این شرایط بعد از فروپاشی شوروی متحول شد. تا اوایل دهه ی ۹۰ تعاملات حوزه خزر محدود به ایران - شوروی بود و تعاملات با توافق طرفین و بعضاً با برتری شوروی همراه بود، در حوزه ی آسیای مرکزی و قفقاز هم قدرت بلامنازع منطقه شوروی بود. با فروپاشی شوروی دولت‌های جدیدی استقلال یافتند که همگی با مشکلات متعددی روبرو بودند زیرا تا پیش از این تحت کنترل سیاست‌های شوروی سابق بودند و هیچ یک از این کشورها آمادگی استقلال را نداشتند. این خلاء بوجود آمده، بسترساز انبساط فضایی حوزه‌های نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گردید و به دنبال آن تداخل لایه‌های حوزه‌های نفوذ، الگوهای کشمکش و رقابت را شکل داد. بازیگران در این منطقه در پی آن بودند که به صورت انفرادی و یا ائتلافی، اهداف منطقه‌ای و روش‌های خود را سازماندهی کنند و سعی کنند تا رقبا را از صفحه بیرون نموده و کنترل منطقه را بدست گیرند.

۳-۱- بازیگران منطقه‌ای

بازیگران عرصه جدید پس از جنگ سرد در دو گروه منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قابل شناسایی هستند بازیگران منطقه‌ای که در درون منطقه یا حاشیه یا کرانه منطقه قرار دارند عبارتند از: ایران، روسیه، چین، قزاقستان، ازبکستان و ترکیه که هر یک از این بازیگران با ابزارها و استراتژی‌های خاص خود، در پی توسعه حوزه نفوذ منطقه‌ای خود هستند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۳، ۳۷۵).

در این منطقه وسیع ژئوپلیتیکی که مرزهای آن از سمت مشرق تا چین و از سمت مغرب تا دریای سیاه گسترده است، روسیه و ایران در مقایسه با کشورهای تازه استقلال یافته از سابقه بسیار طولانی حاکمیت برخوردارند و به عنوان دو قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شوند و به همین دلیل، نقش آفرینی آنها در حل مسایل منطقه و دیدگاه‌های مستقلى که نسبت به مداخله قدرت‌های برون منطقه‌ای دارند، حائز اهمیت است.

در میان کشورهای منطقه‌ای سطح ادعای ژئوپلیتیک کشورهای قزاقستان، چین و ازبکستان محدودتر بوده و تنها به حوزه آسیای مرکزی و سپس خزر محدود می‌شود و علت این امر در مورد چین، فاصله جغرافیایی و نیز عدم وجود پیوندها و تناسبات قومی، فرهنگی، زبانی و... می‌باشد. در مورد کشورهای قزاقستان و ازبکستان هم می‌توان نداشتن ظرفیت‌های مناسب سیاسی و اقتصادی ذکر کرد. ایران و روسیه و ترکیه تقریباً نسبت به کل محور آسیای مرکزی - خزر - قفقاز تاثیر گذاری دارند، که در این میان ایران و روسیه، همانطور که گفتیم، به علت نزدیکی جغرافیایی و پیوندهای ژئوپلیتیک زیاد با منطقه آسیای مرکزی و قفقاز نقش اساسی تری دارند، در حالیکه شاید بتوان گفت حوزه نفوذ مؤثر ترکیه محدود به ناحیه قفقاز است و در منطقه آسیای مرکزی و خزر فاقد پشتوانه ژئوپلیتیک قابل اعتناست.

کشورهای ایران، روسیه و چین علاوه بر اهداف ژئوپلیتیک توسعه حوزه نفوذ، دارای نگرانی‌های امنیتی نسبت به خود می‌باشند، بنابراین بخشی از نقش آفرینی آنها علاوه بر جستجوی منافع، متوجه کسب توانایی بازدارندگی تهدید نسبت به خود، با مبدأ و سمت مناطق آسیای مرکزی، خزر و قفقاز می‌باشد. ایران بیشترین نگرانی را دارد، زیرا علیرغم وجود پیوندهای جدید

بین ایران و روسیه حتی در سطح استراتژیک و همکاری‌های نظامی، خاطرات تاریخی توسعه طلبی روس‌ها و نیز منافع متعارض در خزر و مناطق مزبور، این کشور را نسبت به رفتار روس‌ها حساس می‌کند. به ویژه اینکه روس‌ها هنوز به عنوان یک قدرت جهانی دارای توانایی‌های برتر نظامی می‌باشند. ایران از ناحیه چین احساس تهدید نمی‌کند و فاصله جغرافیایی نیز به این امر کمک می‌کند. از سوی دیگر ایران، روسیه و چین (هرسه) از حضور آمریکا به عنوان قدرت جهانی در مناطق خزر، قفقاز و آسیای مرکزی احساس نگرانی می‌کنند و تنها چیزی که در سطح تاکتیکی و به صورت موقت حضور آمریکایی‌ها را برای روسیه و چین در مناطق مزبور قابل تحمل نموده است، اقدامات و ضرورت‌های ناشی از گفتمان ضد تروریستی بعد از ۱۱ سپتامبر و احساس منفعت مشترک آنها با آمریکا در قبال فعالیت بنیادگرای اسلامی و نیروهای طرفدار طالبان و القاعده است که هر سه آنها نگران می‌باشند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۳، ۳۷۶-۳۷۵). در این میان چین هم در حال تبدیل شدن به یک بازیگر منطقه‌ای است. این کشور از نزدیک تحولات منطقه، به خصوص اقدامات آمریکا و ترکیه را تحت نظر داشته و برای برقراری روابط با کشورهای آسیای مرکزی تلاش می‌نماید.

بعد از این نگاه کلی به رابطه بین قدرت‌های منطقه‌ای و روابط آنها با یکدیگر به بررسی اجمالی نقش جمهوری اسلامی ایران در منطقه (به عنوان یکی از قدرت‌های منطقه‌ای) می‌پردازیم.

۳-۱-۱- نقش جمهوری اسلامی ایران در محور آسیای مرکزی -

قفقاز: زمینه نفوذ عمیق تاریخی و فرهنگی ایران در سراسر منطقه، شرایط را برای توسعه و روابط سازنده فراهم آورده ولی آمریکا آشکارا سیاست "سد نفوذ" ایران را در دستور کار خود قرار داده است. ایران نیز هیچ‌گاه رهبری آمریکا را برای مبارزه با تروریسم در منطقه را نپذیرفته و تنش میان این دو کشور در این زمینه ادامه یافته است (Rasizade, 2002: 84). یکی از مهمترین مسائل مربوط به روابط ایران و کشورهای منطقه به مسئله خطوط انتقال انرژی، و اساساً ارتباط ایران با جهان و بازارهای جهانی مربوط می‌شود (کولایی، ۱۳۷۶: ۱۹). در طول سال‌های پس از فروپاشی شوروی، آمریکا همواره در پی مسدود کردن منافع ایران در منطقه بوده است که این سیاست خسارات عمده‌ای برای کشورهای

منطقه و شرکت‌های نفتی داشته است و نیز به نوبه خود بر مباحث رژیم حقوقی دریای خزر تاثیر جدی داشته است.

در این میان ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی خود، یعنی قرار گرفتن در فاصله دو کانون بیضی استراتژیک انرژی جهان که در آن بیش از ۷۰ درصد نفت اثبات شده و بیش از ۴۰ درصد ذخایر گاز طبیعی جهان متمرکز است، دارای یک ویژگی استراتژیکی خاص است و نمی‌توان از ایفای نقش طبیعی این کشور در انتقال منابع انرژی منطقه خزر به بازارهای جهان برای همیشه جلوگیری کرد (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

ایران در همسایگی این منطقه یکی از امن‌ترین و اقتصادی‌ترین مسیرهای دسترسی به بازارهای جهانی در عرصه‌های گوناگون را ارائه کرده است که به دلیل سیاست‌های تقابل جویانه آمریکا و وابستگی دولت‌های منطقه، از این مزیت بهره‌برداری مناسب نشده است.

موضع آمریکا درباره نقش ایران در منطقه، مبتنی بر این ذهنیت بی‌چون و چراست که هر گونه دخالت ایران در امور منطقه خزر - آسیای مرکزی موافق ایالات متحده آمریکا نخواهد بود. لذا آمریکا به منظور یافتن راه‌های بدیل مناسب برای صدور نفت و گاز خزر، برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری‌های کلان کرده است.

آمریکا در رابطه با ایران و بیان تمایلات و سیاست‌هایش نسبت به این کشور، در مقایسه با روسیه صریح‌تر و تندتر برخورد کرده است. این آمریکا بود که با فشار بر آذربایجان مانع از مشارکت ایران در کنسرسیوم بین‌المللی نفت آذربایجان در سال ۱۹۹۴ شد و از آن زمان همواره سیاست حذف ایران را در منطقه چه در امر بهره‌برداری از منابع نفت و گاز و چه در امر انتقال، دنبال کرده است. بدیهی است سیاست حذف ایران و روسیه و عدم توجه به واقعیت‌های اقتصادی، متضمن منافع کشورهای منطقه نیست.

۴- حذف ایران از مسیر انتقال گاز و نفت

با توجه به اینکه مخالفت آمریکا، کماکان اساسی‌ترین مانع حضور ایران در امر انتقال نفت و گاز منطقه محسوب می‌شود، به نظر نمی‌رسد صرف بر خورداری از امتیازات

ویژه و بیان مزیت‌های مسیر ایران به شرکت‌های غربی، موجب رجحان این مسیر بر سایر مسیرها گردد. زیرا که اصولاً علت طرح خط لوله باکو - جیحان و ماورای دریای خزر ملاحظات سیاسی بوده، در حالیکه ملاحظات اقتصادی به همان اندازه محاسبات سیاسی و استراتژیک در احداث، خط لوله دارای اهمیت است. بدین سبب اگر پیشرفت بارزی در مناسبات ایران و کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای حاصل نشود، چشم اندازی برای عبور نفت از مسیر ایران وجود ندارد و در نتیجه تنها در صورت فراهم ساختن زمینه تغییراتی در معادلات و روند تحولات موجود می‌توان کشورهای تولید کننده نفت و گاز و شرکت‌های نفتی را به پذیرش مسیر ایران به عنوان یکی از مسیرهای چندگانه انتقال انرژی متقاعد ساخت، طبعاً این امر مستلزم نگاه جدیدی به موضوع از منظر ژئوپلیتیکی است. با توجه اینکه ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای و آمریکا به عنوان یک قدرت بین‌المللی در گسترش توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی منطقه خزر منافع متقابل دارند، این امر می‌تواند زمینه مشترکی برای حل بسیاری از مشکلات باشد (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۲۰۲).

در این میان، ایران هم در جستجوی فرصت‌هایی است که از موقعیت طلایی ژئوپلیتیکی خود حداکثر استفاده کند و از همه توانمندی‌هایش در زمینه به فعل رساندن این قابلیت استفاده کند. برای رسیدن به این منظور، دستگاه سیاست خارجی ایران رویکردهایی را اتخاذ کرده است که به طور اجمالی به این شرح می‌باشد:

رویکرد اول: رویکرد ایدئولوژیکی بوده، که با توجه به بی‌تناسبی این رویکرد با واقعیت‌های موجود در این کشورها (حکومت‌های سکولار و لائیک) و در اولویت نبودن این نگاه در شرایط اجتماعی این کشورها عملاً ناکارآمد شد.

رویکرد دوم: رویکرد فرهنگی بوده، با توجه به عدم همپوشانی‌های زبانی، مذهبی با کشور ایران، نفوذ کشور ترکیه (خصوصاً در منطقه قفقاز) و اشتراکات فراوان این کشور با شرایط فرهنگی این منطقه و نیز نبودن برنامه ریزی‌های دقیق از سوی ایران کم‌رنگ شده است تا جایی که در حال حاضر اولویت اول محسوب نمی‌شود.

رویکرد سوم: رویکرد اقتصادی بوده، نگاه جاری و در اولویت سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی ایران به این منطقه، همین رویکرد است.

به نظر می‌رسد این رویکرد نسبت به دو رویکرد دیگر با شرایط زمانی و مکانی منطقه تطابق بیشتری دارد (تقوی اصل، ۱۳۸۴، ۱۳).

۴-۱- قدرت‌های فرامنطقه‌ای

علاوه بر بازیگران منطقه‌ای، بازیگران فرامنطقه‌ای هم در حال ورود و ایفای نقش و اجرای سیاست‌های خود هستند که هر یک از این قدرت‌ها در قالب طرح‌های مختلف نظیر مبارزه با تروریسم، گسترش دموکراسی، طرح‌های ترانزیتی بین‌المللی و... در پی گسترش نفوذ خود در منطقه هستند. از عوامل حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای غربی در منطقه، منابع عظیم انرژی نفت و گاز (خصوصاً در ناحیه خزر) است و از آنجایی که کشورهای غربی در پی یافتن منابع انرژی جایگزین خلیج فارس هستند، این منطقه بسیار مناسب به نظر می‌رسد. از عوامل دیگر می‌توان به تمایل و خواست کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز برای کسب حمایت از خارج از منطقه اشاره کرد. زیرا از دیدگاه این کشورها منابع هیدروکربن ابزارهای برای توانایی اقتصادی، تثبیت نظام موجود و در نهایت عاملی جهت مقابله با مداخلات خارجی و رهایی از وابستگی به روسیه و نهایتاً نیل به هویت مستقل است. بنابراین کشورهای منطقه در طلب ثبات سیاسی و تقویت توان اقتصادی به غرب روی آورده‌اند که این امر زمینه‌ی بسیار مساعد و مناسبی را برای دخالت کشورهای غربی فراهم آورده است (میر حیدر، ۱۳۸۰: ۱۸۱). در این میان آمریکا با بهره‌گیری از موقعیت خود به عنوان تنها ابرقدرت جهان درصد تأمین اهداف سیاسی و استراتژیک برآمده که نقش این کشور را در منطقه و تعاملات مربوط، تا حدی متمایز و عمده تر از دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای ساخته است. آمریکا منطقه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز را عرصه‌ی منافع راهبردی خود می‌داند و حوزه خزر با ذخایر انرژی قابل ملاحظه آن، در کانون توجهات مقامات این کشور قرار دارد. به نظر می‌رسد که هدف نهایی آمریکا، اعمال کنترل بر تمامی منطقه و تثبیت نفوذ خود است و این کشور در اجرای این سیاست به سرمایه بخش خصوصی، بویژه شرکت‌های نفتی دل بسته است. بنابراین راهبرد آمریکا در منطقه، در نهایت نه اقتصادی، بلکه استراتژیک و سیاسی است. علایق دیگر

کشورهای غربی در منطقه تاحدی متفاوت با آمریکا است، در واقع اروپا به منطقه دیدی عمدتاً تجاری دارد و رهبران اروپایی مدعی علائق ژئوپلیتیک نیستند. این کشورها همچنین با حضور ایران در جریان انتقال نفت از منطقه مخالف نیستند. اروپا خواهان توسعه نهادهای دموکراتیک در جمهوری‌های جدید و تقویت ثبات در منطقه است و دولت‌های اروپایی درصد بهره‌گیری از فرصت موجود برای دستیابی به منابع انرژی جدید به منظور کاهش اتکای به انرژی خاورمیانه و روسیه هستند. اتحادیه اروپا در قالب توسعه حوزه نفوذ ناتو تا منطقه قفقاز و نیز ایجاد سازه‌های زیر ساخت‌های مرتبط به محور مزبور عمل کرده است و به عبارتی حضور نظامی، ارتباطی و اقتصادی خود را مورد توجه قرار داده است (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۱۸۲).

از دیگر قدرت‌های موثر بر منطقه می‌توان به حضور نیروهای نظامی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) اشاره کرد که انتظار می‌رود نقش مهمی را در جریان‌ات سیاسی - نظامی منطقه ایفا کنند. ناتو پس از فروپاشی شوروی از طریق برنامه مشارکت برای صلح و شورای مشارکت اروپا - آتلانتیک، به برقراری ارتباط امنیتی در منطقه مبادرت ورزید که با استقبال برخی کشورهای منطقه مانند قزاقستان و آذربایجان روبرو شد. به نظر می‌رسد از اهداف ناتو مبنی بر گسترش به سمت منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، مهار روسیه و ایران باشد. روسیه همچنان یکی از قدرتمندترین قدرت‌های جهان محسوب می‌شود و از این لحاظ تنها قدرتی است که توانایی رویارویی با غرب و آمریکا را دارد و ایران نیز به لحاظ ظرفیت فرهنگی و هویت شیعی به عنوان یکی از تاثیرگذارترین قدرت‌ها و الهام‌بخش در بین کشورهای اسلامی مطرح است و توانایی آن را دارد که نظام فرهنگی غرب را به چالش بکشد.

اسرائیل و هندوستان هم دو قدرت دیگر فرامنطقه‌ای هستند که در پی کسب منافع در این منطقه هستند. اسرائیل در این حضور علاوه بر پیگیری منافع خود، هدف دیگری را پیگیری می‌کند و آن، تضعیف ایران و ایجاد رعب و وحشت در دشمن دیرینه ی خود است هند هم در کشاکش رقابت سخت و حساس با پاکستان می‌کوشد از این رقیب خطرناک در معادلات و بازی‌های منطقه‌ای عقب‌نماند (برگین، ۱۳۷۸: ۵).

رقابت‌های فوق‌الذکر میان قدرت‌ها و حساسیت‌های سیاسی این منطقه را تحت تأثیر قرار داده است و تحت تأثیر این رقابت‌ها و حساسیت‌ها، منابع موجود در منطقه (منابع نفت و گاز و منابع معدنی) اهمیتی سیاسی یافته و به شدت تحت تأثیر عوامل ژئوپلیتیکی و تحولات بین‌المللی قرار گرفته است. قدرت‌های خارجی مبارزه سیاسی شدیدی را برای کنترل منابع انرژی و بهره‌برداری از آن را آغاز کرده‌اند. همه ناظران اتفاق نظر دارند که این نبرد نه تنها در مورد نفت و گاز است، بلکه نتیجه آن شکل دهنده‌ی آینده‌ی یکی از پرآشوب‌ترین مناطق جهان خواهد بود (Kinzer, 1999: The New York times).

۵- قابلیت‌های ژئوپلیتیک محور قفقاز - خزر - آسیای مرکزی

قابلیت‌های ژئوپلیتیک محور آسیای مرکزی - قفقاز شامل: منابع انرژی نفت و گاز، منابع آب و آبریان، قابلیت‌های دسترسی، قابلیت‌های تکنولوژیک، بحران‌های محلی منطقه‌ای و منابع معدنی می‌باشد. به تفکیک به بررسی برخی از این قابلیت‌ها می‌پردازیم: بر خورداری کشورها آسیای مرکزی و قفقاز از منابع مهم نفت و گاز و زغال سنگ یکی از زمینه‌ها و پتانسیل‌های مهم اقتصادی منطقه به شمار می‌رود. در مورد ذخایر نفت منطقه خزر برآوردهای گوناگون، از حداکثر ۲۰۰ میلیارد بشکه تا حداقل ۴۰-۳۰ میلیارد بشکه وجود دارد. ۹۰ میلیارد بشکه رقمی است که بسیاری از شرکت‌ها در منطقه به کار می‌برند (Kemp, 1997: 14).

برآوردهای بسیار متفاوت از منابع نفت و گاز حوزه خزر که در اصل یک کار زمین‌شناختی است، مبین آن است که ذخایر هیدروکربن منطقه به طور طنزآمیزی تحت علائق سیاسی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفته است. لازم به ذکر است که برآوردهای اولیه به گونه‌ای اغراق‌آمیز بود که همان منابعی که این ارقام و آمار را اعلام داشتند، مجبور شدند تعدیل‌های اساسی در برآوردهای خود به عمل آورند و اکنون مشخص شده که دریای خزر، خلیج فارس دوم نیست (بابایی، ۱۳۷۸: ۳۵).

این نکته بدیهی است که این حوزه دارای منابع هیدروکربنی بسیار مهمی است، اما علت اینکه تخمین‌های مربوط به این ذخایر نفت و گاز این منطقه بسیار متفاوتند، از مسائل

مختلفی سرچشمه می‌گیرد که از جمله آنها فقدان اطلاعات قابل اعتماد می‌باشد. برخی دولت‌های منطقه که از جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و برخورد توأم با ضعف خودشان در برابر انتظارات بالا و دشواری‌های اقتصادی - اجتماعی، ناامید و مأیوس هستند، مایلند که تصویر مناسب و قابل توجه از میزان ذخایر و منابع ارائه کنند. دولت آمریکا نیز از این بزرگنمایی در منابع هیدروکربنی سود می‌برد، زیرا چنین اغراقی، مداخله فزاینده‌ی این دولت را در منطقه و حضور این کشور را به بهانه حفظ امنیت منطقه به عنوان یکی از منابع عظیم انرژی جهان و حفظ امنیت برای شرکت‌های نفتی آمریکایی در منطقه توجیه می‌کند. به دلایل فوق، در میزان منابع نفت و گاز دریای خزر، آمار و ارقام بسیار متفاوتی ارائه شده که از ۱۵ تا ۲۰۰ میلیارد بشکه (معادل ۲۰ درصد کل منابع جهان) تخمین زده می‌شود. بر اساس برآوردهای مربوط، منابع شناخته‌شده نفت در دریای خزر، در مقایسه با منابع نفت آمریکا (۲۲ میلیارد بشکه) و دریای شمال (۱۷ میلیارد بشکه)، شایان توجه است. میزان منابع گاز این دریا نیز ۲۳۵ تا ۳۳۷ میلیون فوت مکعب یا قریب دو سوم منابع هیدروکربن برآورده شده است (طاهری، ۱۳۷۸: ۴۶۶).

نکته‌ای که در این میان بدیهی می‌رسد اینست که در مجموع برای تضمین ثبات سیاسی و اقتصادی - اجتماعی تخمینی واقع بینانه، درمورد منابع ضروری است.

الف) منابع آب و آبیان: دریای خزر بزرگترین دریاچه بسته و لب شور (کم شور) در جهان است و درجه شوری آب آن ۱۳ در هزار و قریب به یک سوم شوری آب اقیانوس‌های جهان است و اساساً نسبت به اقیانوس‌ها به عنوان یک منبع آب شیرین شناخته می‌شود. این دریاچه با وجود اینکه همه خصوصیات یک دریا را ندارد، ولی از دیر باز به خاطر بزرگی اش آن را دریا نامیده‌اند.

دریای خزر دریایی است که هیچ خروجی ندارد و بیشترین تغذیه را توسط ولگا دارد و بعد از آن اترک کوما و سفیدرود قرار دارند. خلیج قره‌بغاز گل در شمال غربی ترکمنستان با عمق متوسط ۱۰ متر به شدت نمکی است. این خلیج بزرگترین ذخیره طبیعی نمک جهان است که در اقتصاد ترکمنستان نقش مهمی دارد (منتظر، ۱۳۸۰: ۹۹).

دریای خزر از نظر ماهیگیری بسیار با اهمیت است. عمده ماهی استروژن که تولید کننده خاویار معروف سیاه است در دریای خزر وجود دارد در سال‌های اخیر حدود ۹۰ درصد ماهی استروژن صید شده در جهان از این دریا بوده است که ظرفیت بیولوژیک تولید شیلات و ماهیان خاویاری با تولید حدود ۲/۵-۲ هزار تن خاویار سیاه، در این دریا وجود دارد استخراج منابع نفت و گاز که همراه با آلودگی محیط زیست دریا توأم بوده به شدت بر حیات آبزیان اثر گذاشته است و پتانسیل "خود پالایی" دریا را کاهش داده است. کل اکوسیستم دریای خزر با فساد مواجه گشته و جمعیت ماهی استروژن بزرگ روسی در خطر انقراض است. تنها در دهه گذشته میزان بازده استروژن ۲۹ درصد کاهش یافته است، در شرایطی که برای سایر گونه‌ها کاهش ۴۶٪ مشاهده شده است. نکته ی دیگری که باید توجه شود اینست که پس از فروپاشی شوروی، شتاب برخی کشورهای ساحلی این دریا برای انواع بهره برداری اقتصادی به گونه ایست که طبق شواهد موجود در آینده‌ای نه چندان دور انواع موجودات دریایی و پرندگان مهاجر در معرض تهدید انقراض قرار خواهند گرفت و دریای خزر به دریایی مرده بدل خواهد شد (اسدی کیا، ۱۳۷۷: ۳۶).

ب) ژئوپلیتیک دسترسی: محصور بودن کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در خشکی و مسئله انتقال نفت و گاز.

عدم دسترسی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به آبهای آزاد نه تنها این کشورها را در توسعه اقتصادی و ارتباط با جهان و بازارهای مصرف با دشواری مواجه می‌سازد، بلکه این امر موجب نوعی وابستگی به کشورهای مسیر انتقال یا ترانزیت می‌شود که بر وضعیت ژئوپلیتیک منطقه تأثیری قابل ملاحظه گذاشته است. مثال بارز این وضعیت، انتقال منابع انرژی است که از یک موضوع تجاری و اقتصادی به مسئله سیاسی و ژئواستراتژیک تبدیل گردیده است.

در واقع از زمانی که کنسرسیوم نفتی موسوم به "آیوگ" در سپتامبر ۱۹۹۴ تشکیل شد، موضوع منابع هیدروکربن در دریای خزر و چگونگی انتقال این منابع با توجه به محصور بودن ۳ کشور قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان در محافل سیاسی و نفتی جهان مطرح گردید. و همواره یکی از موضوعات مهم بین المللی بوده است. در بحث انتقال نفت

و گاز، عوامل نقش تعیین کننده‌ای دارد و شرکت‌های بزرگ نفتی نیازمند اطمینان یافتن از مسیر این منابع انرژی در منطقه و قیمت نفت در بازارهای جهانی هستند. لذا شرکت‌های نفتی برای سالیان متمادی به مسئله انتقال نفت از راه‌های مختلف نگریسته‌اند و برای آنان انتخاب راه و مسیر انتقال صرفاً از نظر سود دهی و امنیت آن دارای اهمیت است. در حالیکه برای آمریکا و سیاست خارجی این کشور هدف اصلی استراتژیک، دور نگه داشتن روسیه و ایران از این مسئله است. هدف دیگر آمریکا کشاندن جمهوری‌های سابق شوروی به دامن بلوک غرب و تقویت ترکیه، متحد ناتو به عنوان یک قدرت منطقه‌ای است (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۱۸۴).

در هر حال صرف نظر از ملاحظات سیاسی و ژئوپلتیک، انتقال نفت و گاز در دراز مدت مستلزم توجه به نکات ذیل است:

- امنیت مسیرهای انتقال نفت و گاز به بازارهای جهانی
 - توجه به عوامل قانونی، تجاری و مالی در اتخاذ تصمیمات مربوط به ترانزیت انرژی
 - توجه به توسعه بخش حمل و نقل نفت و گاز
- علاوه بر این باید به خطرات اجتناب ناپذیر عبور لوله از مناطق فاقد ثبات سیاسی مشکلات ناشی از ساختار مالیاتی کشورهای مسیر و جنبه‌های زیست محیطی احداث خط لوله توجه کرد.

البته همانطور که اشاره شد، در توسعه اقتصادی منابع انرژی دریای خزر، قیمت نفت در بازارهای جهانی عامل بسیار مهمی محسوب می‌گردد زیرا که پایین بودن قیمت نفت به همراه هزینه انتقال که ۲ تا ۴ دلار برای هر بشکه محاسبه شده است، امکان توسعه سریع منابع انرژی دریای خزر را دشوار می‌سازد. بنابراین کاهش بهای قیمت نفت موجب از دست رفتن جذابیت منطقه دریای خزر برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی در امر انرژی خواهد شد (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۱۸۵).

به طور کلی مسئله انتقال نفت و گاز از منطقه به بازارهای جهانی دارای حساسیت فوق‌العاده‌ای است، زیرا که تمامی تلاش‌ها و اقدامات کشورهای منطقه و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در گرو موفقیت در این زمینه است. همچنین در این خصوص مسائلی

چون هزینه انتقال نفت و قابلیت رقابت آن در بازارهای مصرف از نظر قیمت، نحوه تامین مالی پروژه‌های انتقال نفت و گاز و به خصوص انتخاب مسیر و کشورهای محل عبور این خط لوله، دارای اهمیت بسیار است. به طور کلی مسئله خطوط انتقال نه از دیدگاه اقتصادی، بلکه به لحاظ ملاحظات سیاسی اهمیت بسیار دارد. آمریکا برای جلوگیری از نقش جمهوری اسلامی ایران در انتقال انرژی منطقه خزر ابتدا ایجاد خط لوله باکو جیحان و سپس خط لوله گاز ماورای خزر را مطرح کرد. لذا انعقاد موافقتنامه مربوط به احداث این دو خط لوله بین دولت‌های ترکیه، قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان و گرجستان، از نظر آمریکا یک موفقیت استراتژیک محسوب می‌گردد. در این خصوص آمریکا فشار فزاینده‌ای را به کشورهای منطقه برای وادار ساختن آنها به انتقال نفت و گاز از طریق ترکیه و تبدیل این کشور به مرکز توزیع انرژی در منطقه وارد آورده است (پرورش، ۱۳۷۸: ۶).

اهداف آمریکا در حمایت از احداث خطوط لوله عبارتست از:

- دور ساختن ایران و روسیه و جلوگیری از تأثیرگذاری و مداخله این دو کشور در جریان یافتن نفت و گاز در منطقه به غرب؛ (لازم به ذکر است که، کشورهای منطقه و کشورهای اروپایی نیز با این امر موافق هستند که صادرات منطقه از مسیر غیر از روسیه صورت گیرد، زیرا اتکا به شبکه خطوط لوله روسیه تجربه خوشایندی به دنبال نداشته است).

- گسترش نفوذ در دیگر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز؛

- سوق دادن بیشتر جمهوری‌های جدیدالتأسیس به سمت غرب؛

- تقویت ترکیه، متحد ناتو به عنوان یک قدرت منطقه‌ای.

ایجاد خط لوله باکو- جیحان موجب تثبیت نقش ترکیه در منطقه به خصوص در قفقاز و به واسطه انتقال نفت به بازارهای جهانی خواهد شد. عبور خط لوله انتقال نفت از ترکیه نه تنها موجب کسب عواید اقتصادی قابل ملاحظه‌ای خواهد شد، بلکه به تقویت موقعیت و نقش این کشور در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی و تأثیرگذاری آن در تحولات منطقه می‌انجامد.

در مجموع ذکر این موضوع ضروری است که مسائل رژیم حقوقی دریای خزر و انتقال انرژی به یکدیگر مرتبط و متأثر از هم هستند. بنابراین در صورت یافتن راه حلی در مورد مشارکت کشورهای روسیه و ایران در زمینه انتقال نفت و گاز این امر می‌تواند حل و فصل مسائل مربوط به دریای خزر را نیز تسهیل نماید.

پ) بحران‌های منطقه: بررسی تحولات و بحران‌های قفقاز: منطقه قفقاز از نظر استراتژیک و اقتصادی اهمیت خاصی دارد. ذخایر عظیم نفت و گاز این منطقه توجه شرق و غرب و از جمله آمریکا را جلب کرده است این منطقه به دلیل موقعیت جغرافیایی خود به «شاهره» غرب معروف است و دولت‌های جدید آسیای مرکزی می‌توانند از طریق این شاهره به غرب راه یابند (WARE , 1998: 337).

تقسیمات اداری و شیوه اداره هر کشور از جمله مباحث مهم جغرافیای سیاسی است. نظام سیاسی - اداری قفقاز در دوره‌های متفاوت تغییرات زیادی داشته که عمدتاً در ارتباط به سیاست‌های دولت‌های حاکم بر منطقه بوده است. تقسیمات مغرضانه و گاه نسنجیده هر یک از نواحی و مناطق اداری حکومتی بدون توجه به سازگاری با قلمرو طوایف و اقوام گوناگون منطقه، سبب درگیری‌ها و ایجاد بحران‌های متعدد شده است. این گونه تقسیمات اداری که با دست اندازی به قلمروهای اقوام گوناگون صورت گرفته دارای ریشه‌های تاریخی بوده و به گذشته‌های دور بر می‌گردد و البته ادعاهای سرزمینی در قفقاز، تاریخی قدیمی تر از تشکیل اتحاد شوروی دارد. این تقسیمات در راستای پیشبرد اهداف استعمار و جلوگیری از اتحاد و یگانگی ملل خویشاوند و تشکیل دولت‌های ملی جدید صورت می‌گرفت. در اتحاد جماهیر شوروی سابق، تعیین مرزها بین واحدهای سیاسی اداری داخلی شوروی سابق عمدتاً بر پایه نظرات و دیدگاه‌های سیاسی و نظامی حزب کمونیست شوروی انجام شده بود. بنابراین در تعیین و تحدید مرزها بین واحدهای داخلی، علائق و نگرانی‌های ملت‌ها و اقوام ساکن در این واحدها کمتر مورد ملاحظه قرار گرفته است. دلیل بارز این مدعا، اختلافات مرزی بین جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی و علاوه بر آن، اختلافات موجود بین واحدهای سیاسی داخلی در بعضی جمهوری‌هاست (افشردی، ۱۳۸۱: ۹۱-۹۲).

این منطقه با ویژگی‌های جغرافیایی خود سبب گردآمدن اقوام گوناگونی شده است که از زمان‌های دور تاکنون، در کنار هم زیسته و در حوادث بی شماری، تاریخ منطقه را پدید آورده‌اند. بعد از فروپاشی شوروی که با سیاست‌های خاص خود در پی ایجاد یک هویت واحد "انسان سوسیالیستی" بود، شکل‌گیری این هویت سیاسی با شکست روبرو شد. امروزه در این جمهوری‌ها سعی در بازگشت به هویت ملی وجود دارد ولیکن این احساسات با وابستگی افراد به مجموعه‌های کوچکتر قومی، قبیله‌ای، مذهبی در تضاد است و تنوع این مسائل و نیز اجرای سیاست‌های جداسازی و قومی و پاشیدن بذر اختلاف توسط روسیه و شوروی سابق و به ویژه در زمان استالین، همگی از جمله دلایلی هستند که روابط دوستانه اقوام را در این منطقه به کمترین سطح خود تنزل داده‌اند، به طوری که امروزه شاهد درگیری‌هایی هستیم که عمدتاً ریشه‌های قومی نژادی دارند.

۶- درگیری‌های قومی در قفقاز

از ۲۸ جنگ اتفاق افتاده در سال ۱۹۹۹ میلادی در سطح جهان، ۱۹ جنگ در داخل کشورهای و علیه حکومت‌ها بوده است و در این میان ۱۵ جنگ در تعقیب هدف خودمختاری یا جدایی بوده‌اند. ناحیه قفقاز با رخ دادن ۴ جنگ جدایی طلبانه در آن (که عمدتاً انگیزه‌های قومی نژادی داشته‌اند) یکی از بحرانی‌ترین مناطق جهان طی دهه گذشته محسوب شده است (مونیکا، ۱۳۷۹: ۱۷۵).

براساس آمار فوق بیش از ۱۳٪ جنگ‌ها در طی سال ۱۹۹۹ میلادی در جهان، در منطقه قفقاز رخ داده است که نشان دهنده واقعیت بحرانی بودن منطقه است. قفقاز را می‌توان موزائیک قومیت‌ها نامید. وجود بیش از ۵۰ قومیت مختلف در این منطقه از جمله مسایلی است که ادعای فوق را تأیید می‌کند. این قومیت‌ها که دارای تفاوت‌های نژادی، زبانی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی بسیار زیادی می‌باشند، وضعیتی منحصر به فرد به این منطقه بخشیده‌اند. حضور قومیت‌های مختلف در منطقه سیاست‌های تفرقه‌انگیزی که در گذشته نسبت به آنان اعمال شده و اختلافات ریشه داری که بعضی از قومیت‌ها نسبت به هم داشته‌اند (مثل ارامنه و ترک‌ها) به همراه بعضی دلایل دیگر، موجب شد در پی سقوط

شوروی، این اختلافات فعلیت یابند. بررسی سابقه درگیری‌ها نشان دهنده وضعیت بغرنج اختلاف قومی - سرزمینی در این منطقه می‌باشد. وضعیتی که به مانند آتش زیر خاکستر، هر آن توانایی بروز ناآرامی در آینده را دارا می‌باشد (افشردی، ۱۳۸۰: ۱۴۳-۱۴۲).

در مورد علل درگیری‌های قومی در منطقه قفقاز عوامل مختلفی وجود دارد که می‌توان این موارد را ذکر کرد:

- ۱- سابقه تاریخی
- ۲- بحران هویت
- ۳- بحران سرزمینی یا مشکلات سرزمینی (تقسیمات سیاسی - اداری نادرست)
- ۴- وجود اقوام گوناگون و اقلیت‌های قومی در واحدهای همجوار به همراه قوم‌گرایی و خیزش ناسیونالیسم افراطی
- ۵- قرار داشتن منطقه در محل برخورد رقابت ژئواستراتژیکی قدرت‌های جهانی
- ۶- مشکلات اقتصادی و اجتماعی فراوان و نابرابری‌های اقتصادی و رفاهی در منطقه
- ۷- فقدان ثبات سیاسی و ضعف دولت‌های منطقه
- ۸- حضور و تأثیر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بحران‌های قومی (افشردی، ۱۳۸۰: ۱۴۳-۱۴۲).

در دوران استالین هویت سیاسی ماهیتی سرزمینی یافت. ظاهراً سرنوشت مشترک همه مردم شوروی مطرح شد اما عملاً ملیت‌ها در یک تقسیم‌بندی خوب و بد یا درجه اول و دوم قرار گرفتند و پیچیدگی فرایند هویت بیشتر از گذشته شد، به قسمی که اثرات منفی آن ساختار هنوز بر چهره منطقه هویدا است (سجاد پور، ۱۳۷۴، ۲۷).

شکل‌گیری سه واحد سیاسی قفقاز براساس شاخص قومی - فرقه‌ای برخلاف واحدهای سیاسی حوزه آسیای مرکزی انجام شده، بدین معنی که تعارضات بین ارامنه، ترکیه و آذربایجان و مشکلات داخلی این سه کشور موجب سیاسی شدن قومیت‌ها و فرقه‌ها شده است و از این جهت می‌توان واحدهای سیاسی سه گانه فوق را تجلی

قومیت‌های سیاسی شده دانست، تا واحدهایی که به مقتضای نیاز امنیتی شکل گرفته باشند (سیف زاده، ۱۳۷۸: ۸۵).

بنابراین چنانچه قومیت خاصی سیاسی شود، زمینه را برای ناامنی مداوم فراهم می‌کند. معضلی که هم اکنون در قفقاز قابل مشاهده است. با این مقدمه، که سعی شد چارچوب ذهنی مناسبی برای ورود به بحث فراهم شود، درگیری‌های قومی موجود در قفقاز (عمده‌ترین آنها) بدین شرح بررسی می‌شود:

الف) بحران قره باغ (Nagorna Karabakh): قره باغ سرزمینی است در قلب قفقاز که اکنون کم و بیش در ترکیب جمهوری آذربایجان قرار دارد. سابقه درگیری بین ارمنه و آذری‌های قره باغ به گذشته‌ها و به اواخر قرن ۱۹ بر می‌گردد.

با شکست روسیه از ژاپن در ۱۹۰۵، طوفان انقلاب روسیه را فرا گرفت. دولت تزار که از گسترش دامنه انقلاب به سمت قفقاز می‌ترسید تصمیم گرفت با درگیری‌های قومی میان مردم قفقاز، آنان را از صحنه انقلاب دور کند (راه ورلیقوان، ۱۳۷۶: ۱۳۲).

در طول دوران حکومت کمونیستی شوروی سابق نیز، درگیری‌ها و اختلافات منطقه قره باغ وجود داشت، اما با وجود تسلط حکومت کمونیستی بر کنترل اوضاع و جلوگیری از گسترده شدن درگیری‌ها، این اختلافات در حالت نیمه فعال قرار داشت و انعکاس خارجی نداشت.

بحران قره باغ در دوره گورباچف با ایجاد فضای باز سیاسی امکان بروز یافت. اهالی ارمنی این منطقه به این بهانه که اکثریت اهالی را ارمنه تشکیل می‌دهند، خواستار ضمیمه آنجا به خاک جمهوری ارمنستان می‌شوند و این ادعا توسط ارمنستان حمایت می‌گردد. به عبارت دیگر، منجر به دخالت ارمنستان در امور داخلی آذربایجان شده و به دنبال آن اختلاف درگیری‌ها شروع و تبدیل به یک جنگ تمام عیار بین دو کشور فوق می‌گردد (بهزاد، ۱۳۷۲: ۱۳).

مسئله قره باغ منجر به رویارویی نظامی ارمنستان و آذربایجان گردید. بر اثر جنگ قره باغ ۱۷ تا ۲۰ درصد سرزمین آذربایجان اشغال شد و ۱۲۰ کیلومتر از مرز مشترک جمهوری آذربایجان با ایران نیز در اختیار ارمنه ی قره باغ قرار گرفت.

در مجموع در یک جمع بندی کوتاه باید گفت: اگر چه بیشتر منابع و کارشناسان ریشه جنگ قره باغ را مسائل قومی و ناسیونالیسم افراطی قومی می دانند، اما با توجه به آشکار شدن نقش بعضی قدرت های منطقه ای و فرا منطقه ای، ابعاد دیگری از علل این بحران روشن می شود به عنوان مثال درخواست برخی قدرت ها به خصوص روسیه در تداوم بحران قره باغ قابل انکار نیست زیرا تداوم ناامنی در منطقه زمینه را برای ادامه حضور روسیه فراهم آورده است. شاهد این امر افزایش حضور نظامی روسیه در ارمنستان است. در میان غربی ها نیز نظرات متفاوتی وجود دارد، شرکت های نفتی که استخراج و انتقال آسان و بی خطر منابع انرژی منطقه را مد نظر قرار دارند علاقه مند به اتمام سریع بحران هستند، در حالیکه دستگاه سیاسی غرب بحران قره باغ را بحرانی برای حضور در منطقه از طریق میانجی گری قلمداد می کند (افشردی، ۱۳۸۰: ۱۴۹).

ب) بحران آبخازیا: (Abkhazia) جمهوری خودمختار آبخازستان ناحیه است در شمال غربی جمهوری گرجستان و از نظر اداری در قلمرو گرجستان قرار دارد. این منطقه از جهت جذب گردشگر و دارا بودن زمین حاصلخیز، از با ارزش ترین مناطق گرجستان محسوب می شود. اقوام متعددی از جمله گرجی، بخازی، روسی، ارمنی، یونانی و اوکراینی و غیره تشکیل شده است. که به ترتیب گرجی ها و آبخازی ها و ارمنه و روس ها بیشترین درصد جمعیتی را دارا هستند.

در سال ۱۹۲۱ پس از تصرف مجدد قفقاز توسط ارتش سرخ و الغای استقلال گرجستان، حکومت شوروی برای تضعیف تلاش های سیاسی گرجستان، برای آبخازیا جمهوری مستقلی در نظر گرفت. لیکن برابر قانون اساسی سال ۱۹۳۶ آبخازیا به عنوان یک جمهوری خودمختار ضمیمه گرجستان شد و گرجستان طی سال های بعد تلاش بسیاری برای تغییر بافت جمعیتی منطقه نمود به نحوی که به مرور اکثریت

ساکنان را گرجی‌ها تشکیل دادند و جمعیت زیادی از آبخازها به سبیری تبعید شدند. علاقه مردم آبخاز به استقلال از گرجستان و مخالفت ایشان با تغییر بافت جمعیت جمهوری آبخازیا به نفع گرجی‌ها، آغاز شکل‌گیری بحران در منطقه بوده است. رابطه آبخازها و گرجی‌ها در دهه‌های گذشته هیچگاه دوستانه نبوده است و در زمان‌های مختلف همواره آبخازها، تلاشهایی جهت جدا شدن از گرجستان به عمل آورده‌اند. شورای عالی آبخازی در اوت ۱۹۹۰ آبخازی را جمهوری مستقل از گرجستان اعلام کرد که این امر بلافاصله توسط شورای عالی گرجستان ملغی اعلام شد. در سپتامبر ۱۹۹۲ موافقتنامه‌ای مبنی بر آتش بس میان گرجستان و رهبری آبخازی و فدراسیون روسیه در مسکو به امضا رسید. اما این موافقتنامه به اجرا در نیامد و مجدداً جنگ در تمام منطقه آغاز شد. نیروهای آبخازی با پشتیبانی روسها، به سرعت تمام شهرهای مهم را به تصرف خود درآوردند. نهایتاً آتش بس با میانجی‌گری روسیه بین آبخازها و تفلیس در سال ۱۹۹۴ به امضا رسید. در طی این جنگ حدود ۲۰۰ هزار نفر گرجی از آبخازستان رانده و آواره شدند (افشردی، ۱۳۸۰: ۱۵۲-۱۵۱).

تحلیل و بررسی اولیه این قضایا نشانگر این امر است که، با توجه به در اقلیت بودن آبخازها در جمهوری خودمختار خود، آنها ناخرسند بوده و در پی پاکسازی قومی جمهوری خودمختار از گرجی‌ها (اکثریت) بوده‌اند، هر چند که این تفسیر می‌تواند صحیح باشد، اما با بررسی دقیقتر موضوع و توجه به این مسئله که شروع جنگ‌های آبخازیا درست پس از استقلال گرجستان و عدم پیوستن آن به جرگه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، بود و بلافاصله بعد از اعلام گرجستان برای پیوستن به اتحادیه مذکور، درگیری‌ها فروکش کرد، نقش اساسی روسیه را در این درگیری‌ها آشکار می‌گردد. به عبارتی این درگیری‌ها هر چند در ظاهر به مسئله قومیت‌ها باز می‌گردد، اما نباید از نقش اساسی و مسلط روسیه بر این مناطق غافل شد. در حال حاضر نیز، آبخازستان عملاً از کشور جدا شده و حکومت گرجستان هیچ گونه قدرتی در این منطقه ندارد.

بحران‌های یاد شده مشهورترین بحران‌های قفقاز است که در طی سال‌های پس از فروپاشی شوروی در منطقه حادث شده و مهمترین آنها در درجه اول بحران قره باغ و در مرتبه بعد بحران آبخازیا بوده است که ابعاد منطقه‌ای و جهانی پیدا کرده‌اند. یادآوری این نکته نیز لازم است که همانطور که در پیش اشاره شد، بیشتر بحران‌های موجود (فعال و یا غیرفعال) منطقه به علت اختلافات سیاسی، سرزمینی و قومی ایجاد شده است. اما در کنار آن بحران قره باغ علاوه بر دلایل ذکر شده از عوامل و اختلافات مذهبی نیز نشأت گرفته‌اند.

نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان گفت این منطقه خاص ژئوپلیتیکی با مسائل متعددی روبروست که هر یک از این مسائل به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر منافع همه بازیگران تاثیر می‌گذارد. حل و فصل رژیم حقوقی دریای خزر، بهره برداری مفید از منابع طبیعی، انتقال انرژی و ترتیبات همکاری بین دولت‌های منطقه، مسائلی است که بر آینده همه کشورهای منطقه تاثیر دارد. مسئله‌ای که شاید بیش از همه در شکل دهی به تحولات این منطقه موثر است، حضور کشورهای فرامنطقه‌ای (به خصوص آمریکا) و رقابت آنها با یکدیگر و نیز با روسیه برای کسب منافع و اعمال نفوذ بیشتر می‌باشد. از آنجایی که اغلب کشورهای تازه استقلال یافته هنوز با مشکلات متعدد سیاسی (بحران‌های مشروعیت و نفوذ) و اقتصادی (تورم و بدهی‌های بالا) و اجتماعی (مسئله مربوط به اقوام و نژادها) روبرو هستند، مسولین این حکومت‌ها برای تثبیت جایگاه خود به قدرتهایی مانند آمریکا متوسل می‌شوند که این مسئله به هیچ وجه برای روسیه خوشایند نیست. از سوی دیگر این کشورها (بنا به خاطرات تاریخی خود از شوروی سابق) مایل به حذف روسیه و کاهش وابستگی خود به این کشور می‌باشند. افزون بر اینها، تداوم سیاست‌های جنگ سرد از سوی آمریکا و انجام اقداماتی علیه روسیه، (در منطقه‌ای که تا پیش از این حیات خلوت روسیه به حساب

می‌آمد)، نظیر: حذف روسیه از مسیرهای ترانزیت انرژی، گسترش پایگاه‌های ناتو در منطقه، ایجاد مانورهای مشترک با بعضی کشورهای منطقه (قزاقستان)، سبب شده است که رابطه بین این دو کشور و نیز روسیه با برخی کشورهای منطقه به سردی گراید. از سوی دیگر سیاست‌های آمریکا مبنی بر حذف ایران از مسیرهای ترانزیتی و نادیده گرفتن نقش مهم و اساسی جمهوری اسلامی ایران در منطقه، از مواردی است که بر پیچیدگی وضعیت محور آسیای مرکزی - خزر - قفقاز افزوده است. به نظر می‌رسد که برقراری ثبات و امنیت و بهره‌برداری موثر و مفید از قابلیت‌های ژئوپلیتیک منطقه، مستلزم توجه به منافع تمامی بازیگران است. خودداری کردن از انجام سیاست‌ها و فعالیت‌هایی که، منجر به حذف بازیگران منطقه‌ای و یا در معرض تهدید قرار گرفتن آنها می‌گردد، نیز از اصولی است که رعایت آنها ضروری به نظر می‌رسد. ضمناً باید توجه داشت که دخالت کشورهای فرامنطقه‌ای با علایق اقتصادی و استراتژیک متفاوت و گاه متضاد مانع شکل‌گیری روابط، مبتنی بر حسن همجواری بین کشورهای منطقه می‌گردد.

لذا از مسائلی که کشورهای منطقه باید به آن توجه کنند، کاهش وابستگی خود به کشورهای فرامنطقه‌ای و اتکا به منابع داخلی و منطقه‌ای، خویش‌داری در کسب منافع، توجه به زمینه‌های مشترک همکاری و علایق و مشترکات تاریخی و فرهنگی می‌باشد. در این صورت است که این کشورهای منطقه می‌توانند از حداکثر قابلیت‌های ژئوپلیتیک خود بهره‌برند.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- اسدی کیا، بهناز (۱۳۷۷)، "آیا خزر قربانی نفت خود می شود؟"، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۲.
- ۲- بابایی، غلامرضا (۱۳۷۸)، "انرژی و محیط زیست در دریای خزر"، **دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی**، شماره آبان ۱۳۷۸.
- ۳- برگین، دانیل (۱۳۷۸)، "دریای خزر، صحنه بازی بزرگ، ایران بازیگراست یا تماشاگر" **اقتصاد ایران**، شماره ۵.
- ۴- بهزاد، عبدالاحد (۱۳۷۲)، **قره باغ در چشم انداز تاریخ**، چاپ اول، تبریز: انتشارات ارک.
- ۵- پرسکات (۱۳۵۸)، **گرایش‌های تازه در جغرافیای سیاسی**، میرحیدر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- پرورش، مریم (۱۳۷۸)، **سیاست‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قبال نظام حقوقی دریای خزر**، عصر آزادگان.
- ۷- سجاد پور، سید محمد کاظم (۱۳۷۴)، **گسستگی هویت در جمهوری‌های بازمانده از شوروی: بررسی معضل هویتی در دوران گذر، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۹.
- ۸- سیف زاده، شیرین (۱۳۷۸)، **قفقاز و تراژدی لاینحل هویت ملی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۷.
- ۹- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۳)، **نقش آفرینی ژئوپلیتیک محور قفقاز - آسیای مرکزی در رقابت‌های جهان، مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۰- رار، الکساندر (۱۳۸۳)، **بازی بزرگ در آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر، مجموعه مقالات دهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۱- راه ورلیقوان، علیرضا و زارع، پرویز (۱۳۷۶)، **تاریخ قره باغ**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.

- ۱۲- طاهری شمیرانی، صفت الله (۱۳۷۸)، "نظام حقوقی بهره برداری از منابع نفت و گاز دریای خزر"، **مجله سیاست خارجی**، سال سیزدهم، تابستان ۱۳۷۸.
- ۱۳- کریمی پور، یدالله (۱۳۸۵)، **تحلیل ژئوپلیتیکی بحران‌های سیستان و بلوچستان**، رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۴- کولایی، الهه (۱۳۷۶)، "پیامد های ژئوپلیتیکی بهره‌برداری از نفت دریای خزر" **راهبرد**، شماره ۱۳.
- ۱۵- مونیکا، راتول (۱۳۷۹)، زمینه‌های جدید برای همکاری منطقه‌ای در قفقاز جنوبی، ترجمه شهرام فرسای، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۳۱.
- 16- Alec, Rasizade(2002), "The new great game in central asia after afghanistan, Alternative: Turkish", journal of international affirs, vol.1,no.2.
- 17- Kemp , Geffery(1997) , " energysuperbowl", Nixon center for peace and freedom, Washington DC.
- 18- Kinzer ,Stphan (1999), "Caspian Lands Backa Pipline Pushed by West", The new Tork Times , 19 november.
- 19- Peter J.Taylor(1993), **Political Geography of twentieth Century**, London: Belhaven press.
- 20- WARE, Robert Broce(1998), "**conflict in the caucas: an historical context and a prospect for peace**, Central Asia Survey , Abingdon , uk , vol.17.no.2.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی